

# سینار مسائل ملی - قومی : نوشته م. سحر

## درباره «چند مفهوم»

محمدجلالی چیمه (م.سحر)

این مقاله در ارتباط بعضی مسائل حاد و مبتلا به جامعه سیاسی و فرهنگی امروزما و در واقع حاصل برخی اندیشه ها در باره مفاهیمی است که متأسفانه بر اساس برخی سوء تفاهمات فکری و سیاسی یا به تأثیر از برخی کژاندیشی ها و بدستگالی ها دچار تصرف و تحریف شده اند . و یا به علت برخی انگیزه های سیاسی یا پیشداوری های برخاسته از نگاه ایدئولوژیک، به پرچم برخی کژتابی ها و منازعات قومی یا نژادی بر علیه منافع کلی و تاریخی ملت ایران بدل شده و خصوصاً در این دوران که کشور ما به دلائل داخلی و خارجی با حال و روز ناسازگار و خطیری دست به گریبان است وسیله تفسیر ها و تعبیرهای نامیمون و مخربی واقع شده و چنانچه دروازه رؤیا پروری بر همین پاشنه بچرخد و آب اوهام به همین آسیاب بریزد با کمال تأسف ، آینده کشور ما شاهد اثرات ویرانگر وعواقب ناگوار آن در عرصه پیوندهای ملی و همبستگی مردم ایران خواهد بود!

از این رو نشر آن ها به همین گونه که می خوانید نامناسب نمی یابم، چرا که حاوی برخی سخن هاست که بنا به ضرورت روز ، به هر حال می باید مطرح می شدند و نویسنده نمی توانست انتشار آنها را به روزگاری موکول کند که منظومه « گفتمان الرجال»، در «برهوت تبعید» همراه با حواشی اش از چاپ در آیدیا در نیاید و به دست خواننده ای برسد یا نرسد !

هرچند مناسب تر آن می بود که همراه با شعر ها منتشر می شدند تا چگونگی لحن و آهنگ بیان مطالب وسیاق سخن که می تواند برای برخی خوانندگان پرسش انگیز باشد ، نیازمند توضیحات زیر نگردد :

هم شعرها و هم این یادداشت‌ها همه به تأثیر از مناظرات و مشاجراتی نوشته شده‌اند که در سال‌های اخیر به ویژه در تالارهای اینترنتی (پالتاک) صورت می‌گیرند!

کسانی که با مباحث و گفتگوهای رایج در این تالارهای سیاسی و فرهنگی آشناشی یافته‌اند می‌دانند که یکی از مضمون‌بیان‌های رایج در میان شرکت‌کنندگان، همین «بحث شیرین ملی» است و نرم‌ها و مضمون‌و عبارت‌هایی از نوع «ملت‌های ساکن ایران»، «ستم ملی»، «کثیرالمله»، «خلق‌های تحت ستم»، «ستم زبانی»، «حق تعیین سرنوشت»، «ملت فارس»، «ملت ترک»، «ملت‌عرب الاحواز»، «زبان تحمیل شده فارسی»، و امثال‌هم!

و البته غالب این مباحث به صورت فرمول‌ها ائم از پیش طراحی شده و قالب‌هایی ریخته شده طوطی‌وار، همچون یک نوار ضبط شده صوتی مکرر می‌شوند و بیشتر آنها متأسفانه از کمترین استدلال علمی و تاریخی بهره‌ای و از خردگرا بی‌سیاسی و درک مصالح ملی یا عواطف می‌هند نصیبی ندارند!

بعضی شعر‌های منظومه «گفتمان الرجال» متأثر از این مجادلات تأسف بار، با نگاهی انتقادی، طنز آلود و شاعرانه سروده شده‌اند و همچنان که گفتم، آنچه خواهید خواند، در واقع، نوعی توضیح و تفسیر بر این شعر‌های انتقادی و طنز آمیزند!

پس امیدوارم با درج و «خرج» این اشارات، پیشاپیش، پاسخ سوالات احتمالی خوانندگان را در باره «شأن نزول» آنها و لحن و آهنگی که در سیاق گفتار و طرز بیان موجود است داده باشم!

## زبان فارسی و ترکان پارسی گو

نزدیک به 1100 سال سراسر ایران زیر سلطه پادشاهان و اقوام و خاندان‌های گوناگون ترک بوده است و این زبان فارسی در دربار و به حمایت همین سلسله‌های گوناگون ترک نژاد و ترک زبان بالیده و پرورش یافته است.

شاہنامه و بوستان و گلستان و پنج گنج نظامی و قسمت اعظم ادبیات فارسی به آنان هدیه شده یا در ستایش آنان سروده شده است و شعر فارسی، خود مهم‌ترین بخش از میراث معنوی آنان محسوب می‌شود و پیوند مستقیم با هویت و موجودیت و فرهنگ سلسله‌های گوناگون و نیز غالباً ناهمگون و متخاصل پادشاهان ترک در

ایران دارد. و بسیاری از این شاهان و امیرزادگان - ترک تبار خود از جمله شاعران - زبان فارسی محسوب می شوند و دیوان و دفتر دارند. از این گذشته بسیاری از بزرگان - ادب و فرهنگ و فلسفه و عرفان - ایران زمین، در خطه و سیع - ارآن و آذریا یجان ، هویت و هنر و ذوق - خود را طی قرن ها به زبان - فارسی بیان داشته اند و این زبان بیانگر عوالم - روحی و عواطف انسانی و آینه آرمان های فردی و اجتماعی و سخنگوی ضمیر و بازتابنده درد ها و نهفته های وجودی آنان بوده است . و بدین گونه ، مقام و موقعیت خاص تاریخی فرهنگی - این زبان ، آن را به چسب و ملات - هویت و فرهنگ مردم این مرز و بوم مبدل ساخته است.

در برابر حقیقتی اینچنین تابناک و بزرگ ، تکیه بر پای چوبین - ایدئولوژی های وارداتی ، از نوع نژاد پرستانه قوم گرا ، یا متوجه و چپ نمایانه آن، ناسپاسی مضحک و کودکانه، از سوی کسانی است که هویت و فرهنگ و آموزشی ( اگر کسب کرده اند) و روشنفکری ای ( اگر دارند!) و موقعیت فردی و اجتماعی امروزین - خود را به این میراث مشترک ملی ایران ، یعنی به زبان - فارسی مدیونند! نیز نباید فراموش کنند که اگر « دولت - ملت » جوان ایران ، به یعنی - جنبش - مشروطیت و به همت مردان - بااراده و با فرهنگی - که غالباً خود، از خطه آذریا یجان برخاسته بودند - شکل نمی گرفت و مدارس - سراسری و آموزش - فراغیر ملی در ایران به وجود نمی آمد و توانمندی و بُنیه کارساز، معنوی و فرهنگی - زبان " فارسی - دری به میدان نمی آمد و نقش - تاریخساز خود را به عنوان - زبان - ملی و مشترک همه اقوام - ایرانی ، رسمای بر عهده نمی گرفت ، چه بسا امروز بسیاری از ما همچنان در روستاها یا در کنار چادرهای عشايری خود ، در مشاغل اجدادی سرگرم - کیش و زرع - سنتی یا شبانی و رمه پروری بودیم و از هیچیک از ما نشانی بر جای نبود تا در داخل و خارج از سرزمین - ایران در مقام - پزشک یا مهندس و تکنولوژی های بیگانه، در جایگاه قبیله پرستی آویز تئوری ها و ایدئولوژی های بیگانه، در تاجر اهل سیاست، به دست و قوم گرایی یا در جامه کثر دوخت « سوسیا یسم » ورشکسته رویی، تیغ - ناسپاسی از نیام برکشیم ، بی مهری ها پیشه کنیم و تیشه به ریشه فرهنگ و هویت و زبان - ملت خود کویم !

با دشمنان موافق و با دوستان به خشم

یاری نباشد این که تو با یار می کنی !  
(سعدي)

## قوم گرائی های منطقه ای ، فارسی دری و «ملت فارس»

باز هم اشاره به مظلوم نمایی و پریشان گویی برخی قوم پرست های معاصر ایرانی است که به تأثیر از ایدئولوژی های بیگانه پرداخته قرن اخیر، زبان فارسی را رقیب و گاه دشمن خود می نامند و دانسته یا نادانسته تیشه به ریشه خود می کوبند و از این حقیقت غافل اند که زبان فارسی میراث مشترک همه اقوام ایرانی است.

گویندگان به زبان فارسی متšکل از اقوام و تیره ها و برخاسته از نژاد ها و اقوام گوناگون و پراکنده در سراسر ایران و بیرون از مرز های ایران امروزی یعنی کشورهایی چون تاجیکستان و افغانستان اند و تا حدود یک قرن پیش تمام شبه قاره هند و حیطه حاکمیت ترکان عثمانی یعنی سراسر آسیای صغیر زبان فارسی را زبان فرهنگ و دانش و ادب و عرفان و هنر خود می انگاشت. و اگر نبود تسلط استعمار انگلیس، زبان سراسری فرهنگ شبه قاره هند هم امروز همچون ایران پارسی می بود! بنا بر این به هیچ وجه نمی توان متكلمين به این زبان را تنها به دلیل پارسی گویی آنان، یک ملت واحد و جداگانه انگاشت. از این رو در ایران ملتی به نام «ملت فارس» وجود خارجی ندارد.

آنان که در پناه تاریخ سازی ها و تئوری پردازی های هفتاد ساله اخیر در همسایگی ما با تمام توان کوشیدند تا ضمن کشف و معرفی ملت ستمگری به نام «ملت فارس»، وجود «ملت ها»ی غالب و مغلوب را در ایران به اثبات برسانند و با طرح تئوری «ستم ملی» در کشور ما خیال پردازی های آشوب طلب و فکر تفرقه و آرزوی تجزیه ایران را به «گفتمان» و نظریه سیاسی بدل سازند، و مردم ایران را به نزاع خانگی دعوت کنند، از تلاش های بی بنیاد خود حاصلی به دست نیاورند، زیرا در جستجوی ملتی به نام «ملت فارس» هرچه بیشتر گشته اند، کمتر یافته اند، و خوشبختانه هیچ محقق و مورخ حقیقت نگر و هیچ انسان اهل بصیرتی یافت نشده است که حاصل تولیدات نظری آنان را به جد بگیرد و سکه های قلب تئوری های تبلیغاتی آنان را به دیده طنز و تمسخر ننگرد!

هر دانشجوی سال نخست علوم اجتماعی با این حقیقت آشناست که:

در ایران نه یک ملت به نام «ملت فارس»، بلکه یک زبان به نام «زبان فارسی» موجودیت دارد و نیز یک خلیج و یک استان در ایران هست به نام خلیج فارس و استان فارس . و نیز زبان و گویش بسیاری

از ساکنان همین استان فارس با آنچه که به زبان فارسی شهرت یافته، متفاوت است.

بسیاری از ساکنان ایالت فارس از ترک زبانان - قشقاوی هستند و در مناطق جنوبی این استان، بسیاری از ایرانیان عرب زبان زیست می‌کنند. بنا بر این زبان فارسی دری که در سراسر ایران رایجست و همواره وسیله درک متقابل و رشته پیوند روحی، عاطفی، معنوی و نیز وسیله رتق و فتق - امور مادی و معیشتی - همه اقوام و تیره‌های ایرانی بوده، زبان مادری - همه مردم استان فارس نیست.

این زبان حتی زبان و گویش مادری سعدی و حافظ هم نبوده است زیرا با مراجعه به دیوان سعدی و خواندن اشعاری که این شاعر بزرگ پارسی گو به زبان محلی و گویش - اهالی - شیراز در قرن - هفتم - هجری سروده، درمی یا بیم که مردم این نواحی به زبانی دیگر، از شاخه زبان‌های ایرانی تکلم می‌کرده‌اند. یعنی به زبانی و گویشی از خانواده زبان‌های کردی و لری و گیلکی و طالشی و تاتی و آذری قدیم (یعنی زبان مردم آذربایجان، پیش از تسلط ترکان آق قویونلو و قره قویونلو و فرزندان آذری تبار و ایرانی الاصل اما ترک زبان شده صفوی الدین اردبیلی) سخن می‌گفته‌اند، یعنی به یکی از گویش‌هایی که هم اکنون نیز در بسیاری از نواحی غربی و شمالی و مرکزی ایران همچنان رواج دارد.

اصولاً<sup>=</sup> خاستگاه زبان فارسی خراسان - بزرگ و ماوراء النهر است و سیستان که زادگاه یعقوب لیث صفاری است، نه شیراز و استان فارس.

این زبان هرگز به واسطه فشار هیچ قومی بر هیچکس تحمیل نشده و ملک طیلق - هیچ قومی نیست. پس به هیچ عنوان نمی‌توان زبان «دری» (افغانی‌ها ترجیح می‌دهند که زبان فارسی خود را به نام - «فنی» و «تاریخ - ادبیاتی» اش «زبان - دری» بنامند. والبته این علاقه مشروع آنان هیچ تغییری در ماهیت این زبان ایجاد نمی‌کند.) را به مردم استان فارس منتب و منحصر دانست. یعنی قوم و ملتی به نام «ملت فارس» تراشید و سپس زبان فارسی را زبان خاص - این قوم - بر ساخته و بر تراشیده انگاشت و بدین گونه «قوم» و «ملت طالم» را به جهانیان معرفی کرد که گویا به ضرب شمشیر یا به روش‌های استبدادی دیگر زبان خود را به «ملت» «ها» یا «اقوام» دیگری تحمیل کرده است!

البته همچنان که تاریخ گواهی می‌دهد : چنین شمشیری - اگر وجود

داشته باشد! - همواره بر دوش اقوام مهاجمی بوده است که یا از دور ترین نواحی آسیای مرکزی سرازیر شده و به ایران هجوم آورده اند یا از دشت‌ها و بیابانهای خشک و صحاری سوزان حجاز و حیره! و در طی این ۱۴۰۰ ساله پس از اسلام تا امروز همواره اعقاب و سلسله‌های بازمانده از این مهاجمان به لحاظ نظامی و سیاسی و مذهبی دست بالا را داشته اند و شمشیری اگر بوده در کف آنها بوده و هنوز هم در کف آنهاست! هیچ شمشیر به دستی، زبان فارسی را به آن درجه از رفعت و مقام و جایگاهی نرسانده است که تا قرن نوزدهم یکی از مهم ترین و فraigیر ترین زبان‌های فرهنگ و هنر و ادب جهان به حساب آید!

و به راستی که تأسف بار است ادعا‌های کودکانه ای از این گونه و تأسف بار تر آن که هم اکنون در دوران ما هیچ تئوری و نظریه‌چیز نمایانه ای نیست که پشت این گونه خرافه‌های سنت و خیالات واهی و بی‌اصالت سنگر نگرفته باشد و به نام حفظ منافع و «حقوق خلق‌ها» ایران را «کثیرالملاّه» نخوانده و ملت یک پارچه‌ما را به «ملت» های ظالم یا مظلوم - لُر و گیلک و فارس و کرد و بلوج و عرب و ... (و این رشته سر دراز دارد...) تقسیم و تجزیه نکرده و در برابر یکدیگر قرار نداده باشد!

از خیالی صلحشان و جنگشان  
وز خیالی نامشان و ننگشان (مولوی)

## زبان فارسی و آموزش فraigیر ملی

گفتیست که گروهی خواب زدگان یا تبلیغ شدگان نیز، نا رسانی‌ها و نابسامانی‌هایی را که در حیطه تدریس و آموزش زبان فارسی موجود بوده و هست بهانه قرار می‌دهند تا بگویند: «زبان فارسی از دوران پهلوی اول به اجبار و زور بر مردم ایالات و ولایات ایران تحمیل شده و در دوران پهلوی دوم با فشار بیشتری تداوم و استمرار یافته است!»

پس به جاست که دست کم یکبار از خود بپرسند: به راستی زبانی که بیش از ۱۰۰۰ سال در این مناطق به عنوان زبان فرهنگ و ادب و فلسفه و عرفان رواجی این گونه پرشکوه داشته، و قراردادهای و عهد نامه‌ها و فرمان‌های سیاسی سلسله‌های متعدد و گوناگون حاکم بر سراسر ایران به آن نوشته شده یعنی رسمیت سیاسی و ملی و سراسری داشته

و نقطه و محل اختلاف هیچ سلسله و پادشاهی در هیچ یک از دوران های تاریخ ایران نبوده، چگونه می توانسته است تا بار دیگر بر مردم این مناطق «تحمیل» شده باشد؟ و نیز ضرورت دارد تا این حقیقت را بپذیرند که: دولت - جوان - برآمده از انقلاب مشروطیت - ایران که بر اساس آرزو های دیرین - مبارزان و متفکران - نهضت - مشروطیت در راه ایجاد تحول و در مسیر تطور<sup>۱</sup> به سوی یک «دولت - ملت»(- Etat) جهت فرو ریختن دیوار های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی قرون وسطایی در ایران تلاش می کرد ، نیاز به یک سیستم - آموزش - مدرن و سراسری داشت. و به جاست که دست کم یکبار از « وجودان علمی و روشنفکری» خود سؤال کنند که :

آیا این دولت - جوان که بر اساس آرمان - تجدد و نوخواهی سربرا آورده بود، می توانست نظام - آموزشی - سراسری و اجباری و رایگان و ملی خود را جز بر زبان - فارسی استوار دارد؟ یعنی جز بر زبانی تکیه کند که دست کم 1000 سال در همه نواحی این سرزمین و چندین سده در سرزمین های مجاور زبان دانش و اندیشه و فرهنگ و ادب و عرفان و سیاست بود؟ و جز به زبانی کودکانش را آموزش دهد که دست کم 100 سال پیش از پیدا شدن سخن سرای زبان آوری که آوازش از دیوار چین هم عبور کرده بود - یعنی پیش از برخاستن سعدی در شیراز - زبان سخن سرایان بزرگی همچون قطران تبریزی و خاقانی شروانی و نظامی گنجه ای و اندیشمندانی همچون شهروردی در ولایات ارمن و آذربایجان بوده است؟

کاش شیشه های کبود - ایدئولوژیک از روی چشم ها به کنار می رفت یا جراحی می شد تا دیدن بسیاری حقایق و طرح سؤوالاتی از ازین گونه بر بسیاری از این هموطنان ما آسان میگشت و جانها و وجودان های بسیاری از گزند زهرآگین - افکار بی اصل و نسب - وارداتی و از صدمات - انواع بدستگالی های غیر ایرانی در امان می ماند!

## زبان یا تزویر ؟

گروهی وجود تنوعات زبانی را دام - تزویر سیاست و قدرتخواهی فرقه ای و قبیله ای خود می کنند و کیش پرستش زبان را تا بدآنجا می رسانند که متكلمين و گویندگان - ایرانی - زبان های محلی و منطقه ای کشور ما را «ملت» جداگانه ای انگاشته ، مردم ایران را تنها بر مبنای گویش ها و زبان هاشان به ملل و فرق گوناگون تقسیم کرده و در برابر یکدیگر قرار می رهند !

(یادآوری این نکته بی مناسبت نیست که : از میان زبان‌ها و خرده زبان‌ها و گویش‌های ایران ، تنها زبان عربی و ترکی رایج در آذربایجان است که به لحاظ زبان‌شناختی ریشه و اصل غیر ایرانی دارند. باقی زبان‌ها که متعدد و متنوعند همگی در زمره زبان‌های ایرانی محسوب اند. و در باره زبان ایرانیان منطقه آذربایجان ، باید همواره به یاد داشت که زبان آنان تنها به لحاظ نحوی و ساختار دستوری از زبان‌های ایرانی متمایز است اما به لحاظ روح و تکیه‌ها و تأکید و گویش و به ویژه بار معنوی و فرهنگی کلمات و دایره و دامنه انتشار واژگان ، کاملاً ایرانی است و از این بابت به کُل از زبان‌های ترکی بیرون از سرزمین ایران جدا و بیگانه است. در این زمینه زبان‌شناسان و محققان به مستدل ترین شیوه‌ها سخن گفته و تحقیق کرده اند . ( برای نمونه می‌توان به کتاب «آذربایجان و زبان فارسی» ، در دو جلد ، چاپ تهران ، سال 1366 ، از انتشارات مؤسسه موقوفات دکتر افشار مراجعه کرد. این کتاب شامل تحقیقات و مقالات متعددی از دانشمندان زبان‌شناس و مورخان و محققان ایرانی - غالباً آذری نسب - است.)

در میان کسانی که این تنوعات زبانی را به صورتک مظلوم نمائی‌های « قومی و ملی» خود بدل می‌سازند ، با کسانی روبرو می‌شویم که با طمطراق و اُلدور<sup>۱</sup>م بُلدور<sup>۲</sup>م خاصی به لهجه ترکی از « خلق » یا « ملت عرب » دفاع می‌کنند و یا بر عکس با کسانی برمن خوریم که با لهجه‌های غلیظ عربی « هل من مبارز » گویان ، از « خلق کرد » یا « خلق ترک » سخن می‌گویند و « حقوق آنها را از « ملت ستمگر فارس » !! مطالبه می‌کنند ! و این وکالت فضولی را « همبستگی خلق‌ها » می‌نامند !

خلاصه آن که در این آشفته بازار و در این هذیان عمومی سیاسی (که نمونه‌های گویای آن را به روش ترین شکل در اتفاق‌های پالتاکی اینترنتی می‌توان دید و شنید ) ، انواع نژادپرستان عشیره گرا ، گویی وکلای خود را از میان چادرنشینان و ییلاق و قشلاق کنندگان قبایل و عشایر دیگری برگزیده اند! و کسی نیست تا از این « وکیلان - ترک تبار » پان عربیست های خزعلى و صد<sup>۳</sup> امی - خوزستان بپرسد: « قارداش! » اگر خوزستان از پیکره آذربایجان از نفت « عربستان » جدید التأسیس به « جمهوری آذربایجان » منظر التأسیس تو چه خواهد رسید؟ آیا شیخ‌های فاسد و عهد بوقی حاشیه خلیج فارس ، پس از تحقق آرزوهای دیرین ، و برپایی یک « امارت » انگلیسی - آمریکایی - عربی - دیگر در این

استان جنوبی - سه هزار ساله ایران ، شما پان تورانیست های چپ نقاب را هم به حرم‌سرا های پر نعمت خود راه خواهند داد؟ و بر سفره های گسترده نفتآلود خویش به صرف «کتاب شتر»ی دعوت خواهند کرد «آقای دکتر؟ راستی را که حیف یک شاهی از آن مخارجی که ملت ایران صرف دکتر شدن امسال شما کرده و بهای گزافی که با بت هزینه تحمیل و تکمیل انواع شما پرداخته است !!

یکی بچه گرگ می پرورید!

## زبان ، گویش ، نژاد ، هویت و ملت ایران

تایباد از قراء باخرز (خراسان) در نزدیکی هرات است. می توان ترک بود و از تایباد بود و کرد بود و اصل گیلک داشت ، همچنان که بسیاری از ایرانی زبانان روزگار پیشین ( با گویش های آذری قدیم یا تاتی یا طالشی یا لری یا کردی یا فارسی دری) امروز به زبان ترکی آذری تکلم می کنند!

حقیقت آن است که بسیاری از ایرانیان امروز که به ترکی سخن می گویند از تبار و نبیره کسانی هستند که روزگاری به فارسی یا به یکی دیگر از شاخه های زبان های ایرانی متکلم بوده اند و بسیاری از فارسی زبانان امروز ایران نیز هستند که اجدادی ترک تبار یا عرب نژاد داشته اند. به قول سپهری کاشانی :

«نسبم شاید به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد!»

بنا بر این زبان وسیله تکلم است و بس و هیچ ارتباطی با پیوند های نژادی و تباری و خونی ندارد و تکلم به یک زبان هرگز نمی تواند دلیل انتساب گوینده و متکلم به قوم یا نژاد یا تیره خاصی محسوب گردد. نه در فارسی گوئی من نشانه ای از نژاد و تبار من یافت می شود و نه در ترکی گوئی دوست و همکلاسی هم وطنم علامتی از ترک تبار بودن و تورانیت قومی و نژادی او می توان دید !

از این رو جز به مدد اقسام تزویر های سیاسی و انواع سفسطه های نظری که اغراض تدارک دیده و طراحی شده خود را پشت تعصبات قومی یا تنوعات زبانی و فولکلوریک و فرهنگی پنهان می کنند نمی توان زبان ها و گویش های مردم را به حوزه های نامتجانس دیگری برد و به ویژگی هایی از نوع نژاد و تبار و خون و قبیله و عشیره و

ایل و امثال اینها عمومیت داد! حوزه زبان و تکلم به حیطه تبار و نژاد و خون قابل تعمیم نیست.

بخشی از هویت ما صمناً منبع از میراثی است که نیاکان ما به ما سپرده اند. حتی گوشه هایی از این هویت را وراثت و وجودان آگاه و نا آگاه جمعی و فردی ما در ما نمایندگی می کند. ما هرگز نمی توانیم فراموش کنیم که روزگاری در شهرهای ما مردانی همچون شمس تبریزی با آن زبان فارسی روان و درخشند و با آن شخصیت شگفت انگیز و شهاب الدین سهروردی با آن اندیشه های جادویی پرورده در حکمت باستانی ایران و هنرمندان و دانشمندان بزرگی همچون عبدالقادر مraighe ای و استاد کمال الدین بهزاد شاگرد میر سید احمد تبریزی و بسیار هنرمندان و فرهنگ ورزان ایرانی دیگر زیسته اند و ای بسا ما از نوادگان و نبیرگان آنانیم و خواه و ناخواه فرهنگ و هویت و وجودان ما با آنان در پیوند بوده و از وجود و میراث معنوی آنان تأثیر پذیرفته است!

این سخن ارجمند حکیم بزرگ طوس بسیار گویاست که درباره حمله اعراب ، از زبان سردار ایرانی، رستم فرخزاد، در نامه ای به برادرش گفته بود:

زدهقان ( یعنی ایرانی ) و از ترک و از تازیان  
نژادی پدید آید اند ر میان  
نه دهقان ، نه ترک و نه تازی بوَد  
سخن ها به کردار بازی بود !

بنا بر این ، هیچ کسی در هیچ گوشه ای از ایران، نه صدرصد ترک است، چنان که میراث داران نژادپرست امپراطوری عثمانی می گویند و می خواهند و نه آن گونه عرب است که عبدالناصر مصری می پنداشت یا بعضی های عراقی و سوری یا شیخ های نفتی حاشیه خلیج فارس آرزو کرده و می کنند و نه آنچنان پارسی یا تاجیک که برخی خواب نما شدگان باستانگرای ایرانی در رؤیاهای شیرین خود تجسس می دارند!

جا به جایی گروه های انسانی ، تولد شهرنشینی ، سکنی گزینی - عشاير، یورش های جهان گشا یانه اقوام و مردم سرزمین های دوردست ، مهاجرت های جمعی ناشی از دگرگونی های اقلیمی و جا به جائی جوامع - متکی به پرورش دام ، در پی - کشف و بهره وری از مراتع سرسبز تر و

چراغاه های خرّم ترو بسیاری از تحولات زیستی و اجتماعی و سیاسی دیگر، بسیاری از زبان ها و خُردِه زبان ها و گویش ها را درهم ادغام کرده و بسیاری از فرهنگ ها و خردِه فرهنگ ها را درهم آمیخته است.

این درهم آمیزی زبانی و فرهنگی، همان پروسه و سرنوشتی است که ایلات و قبایل و اقوام و گروه های گوناگون را به «ملت» بدل ساخته است، یعنی همان پدیده ای که «کارخانه»ء تاریخ در ایران متولد و تولید کرده است.

این «مولود»، خوب یا بد، نتیجهٔ یک زایمان آرام و طبیعی یا زادهٔ یک سزارین دشوار و خونین و دردنای، هرچه هست فرزند تاریخ ایران است و ساخت و تولید ایران است و به گونه ای بازگشت ناپذیر نام دیگری جز «ملت ایران» بر آن نمی توان نهاد.

سرنوشت و سرگذشت ایران این ملت را به جهان آورده و سرنوشت و آیندهٔ ایران به وحدت و همبستگی و حفظ آن ناگزیر است!

و این است معنا و «ایدهٔ ایران» و ایدهٔ ملت ایران برای یک انسان ایرانی امروزی و معاصر.

بنا بر این کسانی که - دانسته یا نادانسته - می کوشند تا چرخ تاریخ را خلاف سیر زمان به حرکتی وارونه برانگیزند، بازیگر و مجری طرح های بیگانگانی هستند که منافع خود را نه در همبستگی ملی، که در تجزیه و تخریب و تکه پاره شدن سرزمین ما می جویند. از این رو این مولود تاریخی یعنی ملت ایران را به انواع و اقسام لابرا توارهای سیاسی و ایدئولوژیک خود برده تا پیکره وجود درهم آمیخته و متوجه آن را جراحی کرده و بدل به قبایل و عشایر و ایلات سازند و از قطعات و پاره های کنده شده این ملت، «ملل» و «دول» جدیدالولاده بسازند و بساط قدرتک های ملوک الطوایف خود را به سود دیگران در ایالات و ولایات ایران بگسترند!

پیداست که شرکت در این پروژه و بازی در این طرح، که گاه با پرچمک ها و عَلَم و کُتل های «دموکراسی» خواهی و «حقوق بشر» طلبی و «حق ملل در تعیین سرنوشت» جویی ها همراه بوده و به شعارهای فریبند و زرینی همچون «فدرالیسم» یا «خودمختاری» تزئین شده و به انواع بوغ و کرناهای ایدئولوژیک و تبلیغاً تی طنین و هیا هو یا فته است، جز نی سواری میدان بیگانگان و بدخواهان نیست و اگر اقدامی دانسته و آگاهانه نبوده باشد، قطعاً نامی جز دیوانگی و

نادانی یا انجماد فکری بر آن نمی توان نهاد ، که گفته اند:

یکی بر سر شاخ و بن می برد!

## خلق، خلق ها

گفتنی است که جناب «مظلومعلی خان» و بعضی از «رفقا» ، شخصاً مـدال نـمایـندـگـی اـز «خلق» یـا «خلق هـا» رـا به خـود اـعـطا کـرـده و رـؤـیـا پـرـورـی هـای خـود رـا سـخـن و آـرـزوـی «خلق هـا» جـا مـی زـنـد و بـه اـین نـکـتـه تـوـجـه نـدارـنـد کـه : اـصـوـلاً خـود اـین اـصطـلاح «خلق» و «خلق هـا» مـفـهـومـی عـتـیـق و مـرـبـوـط بـه اـینـدـکـسـ هـا و دـفـاتـرـ باـیـگـانـی شـدـه دـایـرـه هـای اـیدـئـولـوـژـیـک و دـسـتـگـاهـ هـای نـظـرـیـه پـرـداـزـی روـسـیـهـ شـورـوـی سـاـبـقـ است و اـصـلـاً جـز اـین سـه مـعـنـای زـیرـ، نـهـادـنـ هـیـچ مـعـنـای دـیـگـرـی در بـراـبـرـ کـلمـهـ «خلق» ، مـتـصـوـرـ نـیـستـ:

معنای کلمه خلق :

1- آفرینش (اسم - مصدر) 2- مخلوق یا آفریده (اسم - مفعول) 3- مجازاً به معنای انسان ها (اسم - جمع) و فرزندان - بني آدم بر روی زمین است.

هر سه معنای این واژه در برابر خالق یا آفریدگار و خدا قرار می گیرد. ( یعنی : خدا و خلق خدا یا آفرینشگر و آفریده او یا خالق و مخلوق - وی )

خلق - جهان جملگی نهال خدا یند

ناصر هیچ نه بشکن تو این نهال و نه بفکن  
خسرو

خدا را بر آن بنده بخایش است

کـمـهـ خـلـقـ اـزـ وجـودـشـ درـ آـسـایـشـ اـسـتـ  
سعـدـیـ

گـرـ گـزـنـدـتـ رسـدـ زـخـلـقـ مرـنجـ

کـهـ نـهـ رـاحـتـ رسـدـ زـخـلـقـ ،ـ نـهـ رـنجـ

از خدا دان خلاف - دشمن و دوست

کاین دل هردو در تصرف - اوست  
سعدي

خواهی که خدای بر تو بخشد  
با خلق خدای کن نکویی !

می روی و مژگانت خون - خلق می ریزد  
تند می روی جانا ، ترسمت فروماني  
حافظ

گوشه گرفتم زخلق و فایده ای نیست  
سعدي گوشه چشم بلای گوشه نشین است

و صدها شاهد دیگر؛ از آن جمله این سخن سعدی در گلستان:  
هرکه خدای را عز و جل بیازارد تا دل خلقی به دست آرد ، خداوند  
تعالی همان خلق را بر او گمارد تا دمار از روزگارش برآرد!  
این کلمه به معنای جهانیان و آفریدگان خدا ، مکرراً در  
ادبیات فارسی آمده است. گاهی در همین معنای آفریده و نیز در  
معنای مردم کلمه مخلوق به کار رفته :

پارسا یان روی در مخلوق

پشت بسر قبله می کند  
سعدي نماز

و جمع آن مخلوقات است که در عبارت مشهور - : « انسان اشرف  
مخلوقات است » همگان با آن آشنایی دارند!

اما هرگز در شعر و نثر 1100 ساله فارسی واژه « خلق » با  
علامت « ها » جمع بسته نشده و هرجا معنای مردمان منظور بوده ،  
« خلائق » به کار برده شده ، نه « خلق ها » !

خلائق در تو حیرانند و جای حیرت است الحق

که مه را بر زمین بینند و مه بر آسمان باشد!

سعدی

پس «خلايق» جمع - خلق هست اما «خلق ها» واژه ايست که هرگز در زبان و ادبیات فارسی - پیش از انقلاب بلشویکی به کار نرفته است . بنا بر این همه معنا های سیاسی و رایج - این کلمه در کشور ما تماماً برساخته دستکاه های ایدئو لوژیک و تئوری ساز روسيه شوروی ، به خصوص در دوران - جنگ سرد ، به قصد ایجاد تفرقه در میان - اقوام و تیره های ايرانی و بهره وری های سیاسی ، چنانکه اُفتاد و دانی بوده است.

پيداست که از اين تحریف و دستکاری - دستوری ( به هردو معنای گرامی و فرما يش ) ، کلمه «خلق» و «خلق ها» ساخته شد و به «پايمري» و تلاش - «کاسه های داغ تر از آش» در ايران سال های بعد از شهریور 1320 رواج یافت و آنجنان اوچ گرفت و تقدس یافت که لا اقل دو سازمان چریکی چپ مارکسیستی و چپ مذهبی، آنجنان دل و دین در این واژه باختند و بدان شیفتگی شدند که در دهه نخستین 1340 نام - تشکیلات مسلح - سیاسی خود را - با همان بار عقیدتی و ایدئولوژیکی که در آن تعبیه بود - از همین واژه اخذ کردند.

تصور می رود ، مطالبی که عنوان شد از توضیحات زیر بی نیاز نباشد:

در ادبیات سیاسی و ایدئولوژیک چپ سنتی یا چپ روسوفیل - ایران ، اصولاً بنا به الهامات دایره های ایدئولوژی «احزاب برادر» واژه «خلق» در مقام اسم جمع ، آگاهانه به جای واژه «مردم» به کار رفته است ، اما از آنجا که بر اساس سیاست خارجی - روسيه شوروی و تئوری های استالینی در باره «مسئله ملی» بنا بر «کثیر الملّه» بودن - ایران نهاده شده ، در مواردی که تکیه و تأکید بر تنوعات قومی و منطقه ای بوده ، این واژه را در مفهوم «ملت» به کار آنداخته اند.

بر همین مبنای است که کلمه «خلق» را که به لحاظ دستوری اسم - جمع است ، جمع - دوباره می بندند و به مردم - مناطق و استان ها ، «خلق ها» می گویند : یعنی «ملّت ها» !

چنین به نظر می رسد که به دلائل - تاکتیکی یا معذوریت ها و محدودیت های دیپلماتیکی که سیاست روسيه شوروی در قبال دولت ایران داشته بوده است، آکادمیسین ها و تئوری سازان - حزبی -

همسا یهء شمالي ، کلمه «ملت» و «ملت ها» را به طور مستقيم در مورد<sup>۳</sup> مناطق و ایالات<sup>۴</sup> کشور ما ، جز در موقعیت های خاصی به کار نمی برد اند اما بسیار آگاهانه و به قصد ایجاد ابهام واژهء جایگرین «خلق» و «خلق ها» را ساخته بودند اما از کا برد اين دو واژهء جمع و اسم جمع، دقیقاً معنای «ملت» و «ملت ها» را در نظر داشتند و هنگامی که از «خلق های خاور» سخن می گفتند ، مُرادشان «ملت های خاور» بود و هنگامی که از «خلق های ایران» سخن می گفتند «ملت های خاور» را به واسطه و از زبان گویندگان و نویسندهان روسوفیل<sup>۵</sup> بومی ، خاصه رهبران حزب توده و پیروان عقیدتی شان ( يعني جناح افراطی چپ لنینی یا چپ اسلامیست) در ایران رایج می کردند ، دقیقاً منظورشان «ملت های ساکن ایران» بود و بیهوده نیست که این عبارت شوم در برنامه های سازمانی و حزبی شان ، هنوز هم جان سختی می کند.

امروزه ، سیاست و تئوری و دستگاهی که این مفاهیم - جعلی را همچون سلاح ایدئولوژیک تفرقه افکن و آشوبگر، به ایران صادر می کرد ، خوشبختانه پریشان شده و از میان رفته ، اما میراث نامیمون آن همچون یک فرهنگ کاذب وابسته گرا و اسارتگر، بر افکار و اذهان برخی ایرانیان که با گذشته فکری و ایدئولوژیک خود وداع نکرده اند، همچنان باقی و به کار تخریب مشغول است و از مجروح کردن پیکر ایران و ایجاد فساد در ذهنیت<sup>۶</sup> فعالان سیاسی این کشور دست بر نمی دارد! ( برای دیدن عبارت وارداتی ، بیدخورده اما سمج «ملت های ساکن ایران» می توانید به برنامه های سیاسی جدیدالارائه برخی از سازمان های «چپ آرکائیک» اما همچنان موجود ، مراجعه بفرمائید! )

نتیجه و نکتهء آخر - گر چه مکررمی شود - آن است که مفهوم سیاسی و ایدئولوژیک اصطلاح «خلق» و «خلق ها» در ایران کاملاً وارداتی است و نها یتا عمری 60 الى 70 ساله دارد، اما آن دسته از سازمان های سیاسی که بنا به دلائل مشروع یا نامشروع، از این واژه پرچمی ساخته و همچون میراثی از گذشته پُر دریغ و حرمان سیاسی خود ، همچنان به دوش می کشند، نیک تر آن است که این «پوستین کنهء عاریتی را سرانجام از شانه های دردناک فرهنگ سیاسی چپ ایران برگیرند و « فدایی گری» یا « مجاہدت» خود را صرف آرزوهای صد و پنجاه ساله ملت ایران یعنی دموکراسی و آزادی نمایند زیرا که در دیگر مفاهیم و افکار فرسوده ساخت روسيه استالینی آش خوش بُمنی برای بشریت نمی توان پخت!

به هر دیگی که می جوشد میاور کاسه و منشین  
که آن دیگی که می جوشد در او چیز دگر  
باشد! (مولوی)

## نژاد پرستی و سوسیالیسم - اردوگاهی

در این آشفته بازار سیاسی - امروز، یکی از عجایب نیز آن است که افکار قوم پرستانه و ملت گرایی های منطقه ای که ریشه در نژادپرستی دارند و باب طبع روحیات فاشیستی اند) و خواه و ناخواه از فاشیسم سر در می آورند ) در میان ما ایرانیان ، آنچنان مورد علاقهء برخی از گروه های مارکسیست و چپ (یا چپ سابق) واقع شده ، که بدون هیچ احساس شرمندگی ، حمایت و تبلیغ - این گونه افکار را به طرزی آشکار در کادر برنامه ها و کوشش های سیاسی خود قرار داده اند و موهمات و رؤیا پردازی های قوم گرایانه و نژادپرستانه برخی هویت باختگان ایرانی را به مدد تئوری های زنگارخورده و سپری شده استالینی در باره «مسئله ملی» و نیزبا بهره گیری از نظریه های غبار زده و از کار افتاده آکادمیسین های اسبق شوروی - سابق رنگ و جلا می دهند و توجیه چپ نمایانه می فرمایند! و «آگاهانه» غافلند که به تنور چه افکار فاجعه بار و مترّبی هیزم می نهند و باد می دمند!

این پدیده شرم آور در میان برخی از گروه های «چپ» ایرانی متأسفانه بیانگر وجود و سماحت همان ویروس مخرب است که بیش از هفتاد سال از اردوگاه سوسیالیسم - روسی و استالینی به کشور های اقمار صادر می شد وریشه در هویت سازی ها و تاریخ تراشی های مجعلو - روس های سخ داشت. و سال های سال در ذهنیت رهبران و کادر های احزاب کمونیست حاکم - «اردو گاه» یا غیر حاکم - «بیرون از اردوگاه» - از آن جمله در میان برخی ایرانیان - به تحریب فکر و اندیشه و فرهنگ می پرداخت. و نتیجهء آن هم پس از فروپاشی شوروی به فاجعه بار ترین شکلی در معرض نگاه و قضاوت جهانیان قرار گرفت و دیده شد که نژادپرست ترین و فاشیست ترین کسانی که طی آخرین سال های قرن بیستم دست به تصفیه های خونین قومی و نژادی و مذهبی زدند، از اعضای برجسته حزب کمونیست بودند:

(میلوسویچ ، کادر عالی رتبه حزب کمونیست یوگسلاوی سابق و نژادپرست فاشیست و قوم گرای جنایتکار صربستان بی نیاز از معرفیست.)

متأسفانه بیشتر «ناسیونال - شوینیست»ها می که در صحنه فروپاشی

اردوگاه شوروی در سرزمین های مختلف پدیدار شدند، از کادرهای بلند مرتبه حزبی خود از سرسپردگان قدرت مرکزی در رویه شوروی بودند. از خود یلتسین و پوتین که بگذریم، مثال های متعددی نیز در میان رهبران کشورهایی از نوع ازبکستان، قرقستان، آذربایجان، چچنی و دیگر کشورهای اقمار شوروی سابق می توان آورد!

پس، این قسم از بیماری نژاد گرایی و قوم پرستی، هرچند در بنیاد با افکار چپ و اصولاً با مارکسیسم مرتبط نیست، با این حال میکرب و ویروس آن - همچنان که تاریخ صدالله اخیر جهان نشان داد - در سرزمین ها یی شکل گرفت و رشد کرد و به دیگر جا ها سرایت کرد که ده ها سال به نام سوسیالیسم و مارکسیسم اداره می شد. سرزمین هایی که در آن همه ابعاد زندگی مادی و معنوی همچون تاریخ، فرهنگ و هویت ملی و قومی، هنر و ادبیات و حتی مذهب، همه از فیلتر و مجرای ایدئولوژی نظام توتالیتار حاکم به فرم انروائی حزب کمونیست شوروی و زرادخانه فکر تراشی و نظریه سازی آکادمیسین های وابسته به آن عبور می کرد!

و چنین بود که فساد آن از جمله دامن کشور ما را نیز گرفت. زیرا متأسفانه بسیاری از رهبران طیف چپ، طی سالیان دراز، دستگاه تولید فکر و اندیشه و ایدئولوژی و سیاست خود را از همین «اردوگاه» وارد و در مغز و ذهنیت اعضا و کادرها و هواداران خود تعبیه می کردند! و چنان که می بینیم، برخی از عوارض و آثار آن در فرهنگ سیاسی معاصر، هنوز در بسیاری از ذهن های صدمه دیده سرخستی و سماجت می کند!

### با بکسیم و «قوم گرایی پان تورکیستی»

این روز ها بسیار شنیده می شود که گروهی از قوم پرستان در خطه آذربایجان، نام بابک را پرچم نژادپرستی های پان تورانی و قبیله گرایی های زنگار خورده خویش کرده و تاریخ مبارزات خُرّمدینی سده سوم هجری در نواحی غربی کشور ما را وسیله برخی سوء استفاده های سیاسی خلاف مصالح ملی ایران قرار می دهند. گویا سران «با بکسیم - توران گرا» که بی شک درس خود را از مکاتب با قروف و غلام یحیی توأم با «دوره تکمیلی» در محافل آموزشی نژادپرستان - ترکیه آتا تورکی آموخته اند، به عمد فراموش می کنند که :

بابک ایرانی بود و خُرّمدین بود و مزدکی بود و بیش از چهارصد سال

قبل از باز شدن - پایی ترکان و 600 سال قبل از رایج شدن و 800 سال قبل از تسلط زبان ترکی در آن سامان زیسته و بیش از بیست سال (از سال 200 تا 222 هجری) جنبش های مقاومت ایرانیان را در برابر سلطه خلفای عباسی - عرب و حاکمیت دینی و تحملی آنان ، در آذربایجان رهبری کرده است. (رک : جنبش های دینی ایرانی نوشته استاد دانشمند دکتر غلامحسین صدیقی ، انتشارات پاژنگ ، تهران ). 1372

راستی را اگر قلب و جعل - تاریخ با عنان گسیختگی هایی از این گونه تداوم یابد ، دور نیست تا در مقام - مثال ، کسانی به نام - هواخواهان «خلق - سیسیستان و بلوجستان» سر از بیغوله ها بیرون بیاورند و جهان پهلوان - نامی - شاهنامه و تهمتن - اسطوره های ایرانی یعنی رستم - دستان ، پسر زال ، پروردۀ سیمرغ را نیز به بهانه آن که : «رستم سیستانی بوده است» ، پرچم - جدایی طلبی و ایرانفروشی - خود سازند! و از آنجا که تاریخ - درازدامن - ایران در سراسر ایالات و نواحی خود ، همواره شاهد قهرمانی ها و مقاومت های جانانه و غرور آفرین بوده است ، مصادره کنندگان به مطلوب ، با تکیه بر آشفته بازار مدنی و فرهنگی و سیاسی رایج ، به آسانی خواهند توانست تا رؤیا های شوم و انگیزه های ایرانی - خود را به این قهرمانان - نامی - ایران متصل و متکّد دارند!! و در چنین اوضاعی شگفت نیست اگر کودکان - روستایی که جهان پهلوان تختی از آن برخاست ، به نام - او برای تجزیه روستای خود و پی نهادن - یک «جمهوری -» تمام عیار «دموکراتیک خلق» بر علیه دولت مرکزی به پا خیزند ، یا چنانچه باد - «مُدرن» بر ایشان یا از ایشان وزیده باشد ، «دولت - فدرال» از ملت ایران مطالبه کنند ! به گفته حافظ :

میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس  
زبان - آتشینم هست ، اما درنمی گیرد !

و افسوس !

## تمامیت - ارضی

اصل و اُسطوئس و بنیاد هر کشور و هر دولت - ملتی در جهان - امروز و پایه و ستون - خیمه هر مجموعه انسانی که زیر یک پرچم

گرد آمده و بر خاک یک کشور زیست می‌کنند، همانا اصل «تمامیت ارضی» است. زیرا اصل آزادی و دموکراسی و نیز اکتساب هویت شهروندی و ملی هنگامی قابل تحقق است که : اصولاً کشور متحد و یکپارچه ای موجود باشد. و این بدان معناست که : دموکراسی خواهی و سوسيالیسم یا هر ایدآل دیگری که تصور شود ، همه تابع موجودیت کشورند، و نه موجودیت یک کشور، تابع آن ایدآل ها !

با این وجود، شرمسارانه باید گفت که در میان ایرانیان ، هستند کسانی که به جاذبه نظریات متروک و تئوری های بید زده روزگاران مُرده و متأثر از فرهنگ سیاسی بولشویسم - روسی یا بر اساس انواع باورهای قوم گرایانه و نژاد پرستانه ای که در بسته بندی های «چپ» مساواتی و عدالتخواه عرضه می شوند ، به اصل «تمامیت ارضی - کشور ایران» چنان بی مهری می ورزند که گوئی با سلاح و جامه و زره بیگانگان و سری پر از سوداها و آرزوهای دشمنان ایران به فتح - کشور خویش آمده اند! و در این زمینه ، با کمال تأسف، نمونه های فراوانی از «افتخارات» درکارنامه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود ثبت کرده اند! و جای سخنی باقی نهاده اند الا آنکه به زبان سعدی با آنان گفته شود :

ما یوسف خود نمی فروشیم

تو سیم سیاه خود نگهدار!

### حق تعیین سرنوشت

تسلیم به «نهاد ها و مراجع بین المللی» و «اعلامیه جهانی حقوق بشر» از جمله شگرد هایی است که برخی قوم گرایان ایرانی و «رفقا» هم پیمان آنان پس از فروپاشی - شوروی و پایان جنگ سرد، بر شعارهای زنگارخورده ای نظیر تئوری لینین - «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ...» ، افزوده و در تبلیغات و سخن پراکنی های خود ، جای خاصی به آن اختصاص داده اند و از آن حربه ای ساخته اند تا از ملت ایران باج خواهی کنند! پیداست که بسیار «زیرکانه» و به عمد ، سرنوشت شوم و نفرتبار این شعار لینین را در روسیه شوروی به فراموشی می سپارند و آگاهانه از یاد می برند که طرح «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ...» بیش از 70 سال در متصروفات تزاری روسیه ، به دست رهبران شوروی «پیاده» و اجرا می شد و چنان که تاریخ - قرن بیستم نشان داد به انحلال و انهدام تاریخ و فرهنگ و زبان ملل تحت سلطه انجامید و آثار و عواقب آن هم

امروز دامن گیر این ملت ها و اقوام بد بخت و بی سرانجام است! با این وجود آیا هنوز هم می باید عده ای در ایران این مفهوم بی بنیاد و بی اصل و نسب را در همان مفهوم و با همان بار سیاسی - ایدئولوژیک فرسوده و مض محل و بدی من قدیمی اش، مثل کوه هایی که فریاد کلاغان را مکرر می دارند، در کله های سنگی شان تکرار کنند؟ و آیا همچنان می باید در طیف چپ ایران همچون بسیاری کوشندگان نسل پیشین بذر به شوره زار افشا نند و همچنان باد بکارند تا در فصل درو منتظر طوفان باشند؟

### نهوفدرالیسم - «طراز نو»

«فدرالالیسم در ایران» شعاری است که اخیراً برخی کسان (ظاهراً به تأثیر از تحولاتی که به واسطه لشکرکشی های دولت آمریکا در همسایگی ما رخ داده و اشتباہی دلیذی ری که در این حول و حوش برانگیخته است)، با تکیه بر تنوعات زبانی و فرهنگی مردم ایران مطرح می سازند تا سودا های قوم پرستانه و تفرقه افکنا نه خود را در ایالات و ولایات این کشور از «اتهامات تجزیه طلبی و جدایی خواهی» در امان نگاه دارند!

ظاهراً استراتژی «نهوفدرالالیست» های ایرانی مأخوذه از این ضرب المثل فارسی است که گفت: «اول کدخدا را ببین، بعد ده را بچاپ!» بنا بر این می باید نخست «کدخدا» یی برای ده تراشید و «دولت فدرال» را به او سپرد، تا زمینه «دیدن» و عنداللزوم «چاپیدن» سال های آتی فراهم گردد!

برخی از افراد خوش نیت هم با دیدن و چشیدن «لذت دموکراسی» در برخی از کشورهای غربی همچون آلمان و سویس، بی توجه به عدم تشابه این کشورها با سرزمین ما ایران، خوبی بینانه رؤیا های دلپذیر اما دست نایافتنی می پرورند! و غافلند که با طرح چنین شعارها یی در ایران، برای تکه پاره هایی که تزاریسم روس یا استعمار انگلیس در طی صد و پنجاه سال اخیر از پیکر سرزمین ما جدا کرده و در قفقاز یا آسیای مرکزی یا پاکستان، یا افغانستان یا در حواشی خلیج فارس باقی نهاده است، «جنس» جور می کنند و قطعات مطلوب پازل - جغرافیایی و سیاسی دولت های طمعکار و آرزومند همسایه را فراهم می سازند! و متناسب و هم سو با هدف های آن دسته از قدرت های جهانی که ایران را کشوری آشفته و پراکنده می خواهند، برای زنجیر یگانگی و به هم پیوسته مردم سرزمین ماحلقه های سست فراهم می آورند. پاشنه آشیل برای ملت ایران می تراشند و به بیگانه نشان

می دهند و غافلند که مثل آن روستا یی مولانا « در گذرگاه شیر، گاو به آخر می بندند! » :

روستا یی گاو در آخر ببست

شیر، گاوش خورد و در جایش نشست!

روستا یی شد در آخر سوی گاو

گاو را می جُست شب ، آن کنجکاو

دست می مالید بر اعضای شیر .... .  
الى آخر